

تأملی در آموزش، پژوهش و توسعه آتی

علوم اجتماعی در ایران

غلامعباس توسلی

طرح مضامین ویژه آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشوری مانند ایران دربارهٔ با امر توسعه و مشکلات اقتصادی جامعه، مسائل خاصی را مطرح می‌سازد، به طوری که محتوی و شکل این گونه مسائل با مشکلاتی که علوم طبیعی در این کشورها با آن دست به گریبان هستند، یکسان نیست. در حالی که، بی تردید، جهت یابی تحقیقات در علوم طبیعی اما چنین تأثیری را باید در معنای محدودی که توسعه طرحهای مفهومی خاص را متمایز از کاربرد آن در نظر می‌گیرد، به کار برد.

شواهد نشان داده است که در حین پاسخگویی به مبرم ترین مسائل زندگی اجتماعی، مثل جنگ یا صلح، ساختار مفهومی نوین واقعیات می‌تواند شکل



□ معطلاتی که از حیث معرفتی موانعی برای توسعه علوم اجتماعی در ایران به وجود آورده اند و ضرورت بازنگری در نحوه پژوهش، آموزش، به کارگیری و جذب دانشجو در رشته علوم اجتماعی، مجموعه مباحثی است که نویسنده در مقاله ذیبا به آنها پرداخته و بهبود وضعیت اسفبار فعلی علوم اجتماعی را در گروه توجه به عوامل یاد شده دانسته اند.

بگیرد، اما تکامل علوم طبیعی به طور کلی از این نظر از هویت مستقلانه ای برخوردار است. جابه جایی نظریه های علمی که به دگرگونی در ساختار های مفهومی منجر می شود، هنگامی ضروری تشخیص داده شده که یا به حد کافی دلایل و شواهد مطمئن آن را تأیید کند یا در حوزه خود آن علوم موارد استثنایی و خلاف قاعده بیش از اندازه ملاحظه شود. پذیرش یا رد حکم فوق، به طور کامل می تواند در تعیین خط مشی آینده آموزش و پژوهش علمی در نهادهای عالی تر آموزشی ما اثر قاطع داشته باشد. به گمان ما، ناشکیبایی در حل مسائل فوری، ما را در زمینه کاربرد یک پدیده که ضرورتاً با خود آن یکسان نیست، سهل انگار می کند. ما فراموش می کنیم که جستجو برای حل مسائل و مشکلات، حتی اگر در مقطع کوتاه و محدود هیچ پیامدی نداشته باشد، باز نمی تواند بی توجهی های محقق را توجیه کند. زیرا در یک مقطع گسترده تر، تنها وظیفه بنیادی ممکن، ارجحیت ابزار و وسایل پر قدرت تغییر نسبت به راه حل های عملی مرسوم و متداول است.

اولین پرسشی که هنگام بحث پیرامون مسائل علوم اجتماعی مطرح می شود آن است که آیا نسبت به گذشته مسائل و شرایط این علم تغییر کرده است یا خیر؟ در پاسخ به این مسئله از دو سو به نظریات متضادی بر می خوریم. مجموعه آثاری* که در قرن 19 به آلمانی نوشته شده، به طرح مسائلی می پردازد که از آن زمان تا کنون لاینحل باقی مانده و هنوز پاسخی برای آن پیدا نشده است. باید گفت، بی شک زمانی که مسائل در جریان یک قرن به صورت لاینحل باقی می مانند اساساً معلوم می شود که مسئله درست مطرح نشده است. اگر بپذیریم که هیچ گونه تئوری سازی جز از راه شناخت واقعیت های بیرونی با فرض اینکه خود آن تئوری می خواهد به روشن ساختن آن واقعیات کمک کند، امکان پذیر نباشد و بر عکس واقعیت تنها هنگامی معنی پیدا کند که از زاویه یک تئوری بدان بنگریم، در این حال بسیاری از بگومگوها زائد به نظر می رسد و معنای واقعی خود را از دست می دهد. علم اقتصاد که اغلب به مثابه یک نمونه موفق علم الاجتماع تلقی

می شود، تنها بدین سبب قادر شد به برخی پیشرفت های مشخص دست یابد که توانست بین واقعیات و تئوری هایی که در عمل، (نه همیشه توسط افراد حرفه ای)، می بایست پیاده می شد، رابطه متقابل برقرار سازد. تلاش در جهت تعیین تقدم یکی بر دیگری (واقعیت بر تئوری یا تئوری بر واقعیت) معمایی است که نه جوابی قاطع دارد و نه جواب هایی که می تواند برای تحقیق بیشتر در مورد آن، ارزشمند باشد.

در نهایت، باید گفت که رها کردن جایگزین میان «واقعیات و تئوری ها» ناشی از طرح دو مسئله بنیادی است که بر آن تقدم دارند. اول آنکه، موقعیت و شرایط علوم اجتماعی اساساً با شرایط مربوط به علوم طبیعی فرق دارد. با این استدلال گفته می شود که: جوامع آسیایی با جوامع اروپایی تفاوت دارند. از این رو، آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشورهای آسیایی باید ماهیتاً با آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشورهای اروپایی متفاوت باشد. یعنی این استدلال در یک سطح دیگر، این است که در یک جامعه معین

صرفاً به شناخت عوامل معین تاریخی و تطبیق آن با شرایط خاص اجتماعی بپردازیم. معلوم است که علوم اجتماعی را جدا از تاریخ نمی توان مورد بحث قرار داد، اما غالب استدلال ها از این حدود فراتر می رود و صرفاً بحث موقعیت های خاص تاریخی هر جامعه مطرح نیست و تا مرحله طرد هر عنصر عام و جهانشمول در علوم اجتماعی پیش می رود. چنین رویکردی، راه هر گونه بحث دیگر را می بندد. آیا حوادث تاریخی، فکری، علمی و فرهنگی اروپا خاصه در عصر جدید در روند حوادث در کشور ما مؤثر نبوده است و آیا وسایل و ابزار زندگی آنها در کشور ما توسعه پیدا نکرده است؟ آیا ایده ال های آنها در کارهای ما منعکس نشده است؟ در جامعه ای مانند جامعه ایران علوم اجتماعی نمی تواند جدا از تاریخ مورد بررسی قرار گیرد. این امری بدیهی است و در علم الاجتماع با شناخت تاریخ جامعه می توان به تفاسیر عمیق تری دست یافت اما به هر حال می توان از بررسی و شناخت تاریخی عوامل و شرایط کلی حاکم بر یک جامعه معین پا

فراتر گذاشت و تا حدودی به عناصری عام و عوامل کلی حاکم بر جوامع رسید. این تفاسیر حتی نمی تواند اصول روشن شناسی حاکم بر مفهوم اجتماعی را نیز معاف دارد.

بی تردید، شناخت شرایط مشخص هر جامعه اهمیت زیادی دارد تا عناصری که به شرایط عینی و مشخص جامعه مربوط هستند از عناصر نامرئی و باطنی آن متمایز شود. اما بدون در دست داشتن مبانی تحلیلی روشن که بتواند در بررسی حقایق سطوح منطقی - انتزاعی پائین تر واقعیت در چهارچوب منطقی - انتزاعی عالیتر آن رهگشای ما باشد، نمی توانیم تفاوت های موجود در شرایط مشخص جوامع معین را درک کنیم.

استدلال نوع دوم بر روی تفاوت در علاقه ها و توجهات اجتماعی جوامع گوناگون و ضرورت انعکاس کامل هر یک، در آموزش و پژوهش علوم اجتماعی تأکید می کند، در این مورد جای بحث زیادی وجود ندارد. ما در اینجا، باید نگرشی را که بر اهداف اجتماعی فعالیت علمی تأکید می کند

به اش بیشتری دهیم. به این ترتیب، تفاوت هایی را که این موضوع مطرح می سازد خصلتاً می توان با تمایز میان علم و تکنولوژی مشابه دانست.

عمده ترین تفاوتی که جامعه شناسی با علوم طبیعی دارد آن است که، در علم اجتماعی بین مشاهده کننده و مورد مشاهده پیوند نزدیکتری وجود دارد. در نتیجه، به خاطر تأثیر متقابل آنها بر هم ممکن است نتایج تحقیق با واقعیت منطبق نباشد. اما این مطلب آیا ضرورتاً می تواند توجیه گر آن باشد که دست ما را از داشتن یک «تئوری» مأخذ و بنیانی حاصل از چندگانگی منظرهای مختلف کوتاه کند؟ به عقیده من به کارگیری «آزمون های فکری» یا اتکا به اطلاعات توصیفی جوامع هم سطح به صورت مقطعی و یا اطلاعات متوالی در زمان که برای حذف بسیاری از پیشداوری ها در نظر گرفته می شود، امکان پذیر است. برخی از چنین جریان های اندیشه ای، شاید، به صورت پوشیده و ناپیدا باقی مانده است، اما البته کاملاً روشن نیست که ما با کنار گذاشتن پایه دانش سیستماتیک خود - که نتیجه تجربیات

نسلهاست و می تواند ما را از پیشداوری ها دور نگه دارد - چه چیزی به دست می آوریم. انکار نمی توان کرد که بازبینی و تداعی آنچه ما در گذشته به دست آورده ایم و آنچه به کمک تعقل جلو برده شده و آنچه به عنوان نامطلوب مورد قضاوت سخت مکاتب گذشته قرار گرفته است، اینک از اهمیت زیادی برخوردار است.

سرانجام، درک اهمیت نسبی مسئله «کمیت یا کیفیت» در چهارچوب پژوهش های علوم اجتماعی است که اندیشه بسیاری از متفکران را به خود جلب کرده است. از چندین دهه پیش بحث پیرامون مسئله کمیت و کیفیت به جنگی بدل شده بود که ظاهراً با پیروزی طرفداران «کمیت» خاتمه پذیرفت. شکی نیست که علم اقتصاد اولین علمی بود که در این راه پیشقدم شد. این حرف بدین معنا نیست که سایر رشته های علوم اجتماعی تمایل داشتند کندتر یا عقب تر از آن حرکت کنند. بازبینی مطالعات کمی نتیجه بخش، حاصل نتایجی بود که از این طریق به دست می آمد. اما اشکال کار در آن بود که مفهوم «ساخت» کاملاً

درک نمی شد، تمایز آن از مفهوم «کمیت» تصریح نمی شد و در نتیجه، گرایش هایی شکل گرفت که بدون توجه به ساخت درونی مناسباتی که بنیان تئوری را شکل می دهد، تنها بر «کمی نمودن» مضامین تأکید داشت و آن را به عنوان حلال مشکلترین مسائل در نظر می گرفت. کلیه تلاش هایی که در پی کمی ساختن علوم اجتماعی صورت می گرفت، در علم اقتصاد نتایج باارزشی به بار آورد. البته، همان گونه که شومپیتر می گوید: نتایج کاملاً رضایت بخش نیست. زیرا کمیات شکل برجسته ای به خود می گیرند. اما به رغم این مسئله علم اقتصاد سنجی، در نتیجه فعالیت های تئوریک گسترده به عنوان شاخه ای متمایز و مهم در تحلیل اقتصادی قد برافراشت. به علاوه علم سیاست نیز به کاربرد ماهرانه کمیات نیاز مبرم داشت تا نمایندگان و برنامه ریزان و مدیران جامعه بتوانند در چهارچوب این کمیات، موضوع مورد نیاز خود را طراحی کنند. البته، کاربرد کمیات نیز محدوده معینی دارد که دامنه عمل ما را به عنوان برنامه ریز ترسیم می کند.

■ باید پیشنهاد کرد که در کشور ما، سنت های کهن در کنار تحقیقات اجتماعی جدید زنده شود و موضوع ربط دانش اجتماعی و فلسفه در حوزه علوم اجتماعی نادیده انگاشته نشود.

در نتیجه فراگیر شدن نگرش کمی، انگیز استقرار سیستم ها و بانک های اطلاعاتی شکل گرفت. این سیستم ها دستاوردهای تکمیلی کم نظیر و ضروری، برای پژوهش علوم اجتماعی تلقی می شد. اما قبل از آنکه از مطلب دور شویم، لازم است کمی درنگ کرده و درباره نتایج عملی مفهوم «سیستم اطلاعاتی» بیندیشیم. در شرایط نامشخص برای محقق، معنایی که از کلمه «اطلاعات» استفاده می گردد، چندان روشن و کامل نیست. در شرایط مشخص نیز به تشخیص موشکافانه بین مفاهیم «اطلاعات» و «خبر» نیازی نیست، اما هنگامی که بخواهیم نمونه های خاص بررسی شده را به کل تعمیم دهیم موضوع فرق می کند. شانون و همفکرانش در این زمینه گام بزرگی برداشته اند. به اعتقاد آنان، هر تحقیق دارای محور خاصی است و اگر بخواهیم در قلمرو علوم اجتماعی به نتایج رضایت

بخش برسیم، در ابتدا لازم است محور تحقیق را تعیین کرده و سپس با منطقی تحلیلی به توضیح مفاهیم موضوع بپردازیم.

در عین حال، زمانی که کسب اطلاعات اجتماعی - اقتصادی مناطق گوناگون مورد توجه قرار می گیرند، باید به تنظیم سیستم آمارهای اجتماعی بپردازیم، تا حوزه سیستم متداول آمارهای اقتصادی مربوط را - که در ضمن، پیوندهایش را با سیستم قدیمی حفظ می کند - گسترش دهیم. به عبارت دیگر، ضروری است به الگوی روشنی دست یابیم که سیستم عناصر و پیوندهای ویژه و خصایص ساختی آن را، بتوان به خرده - سیستم ها تجزیه کرد. اگر برای تنظیم خرده - سیستم های گوناگون فعالیت های دامنه داری در جریان است، با این وجود، هنوز این مفهوم، کارایی روشنی ندارد. ضروری است در کشورهای در حال توسعه نیز مطالعاتی مشابه با اقداماتی که در برخی کشورهای اروپایی انجام شده، صورت گیرد. آنچه ضرورت این مطالعات را محسوس می گرداند، نه افراط در

پرداختن به موضوعات غیر ضروری، بلکه منعکس کردن پیوندهای اجتماعی و خصوصیات ساختی این کشورهاست.

از سوی دیگر، مسئله «کیفیت یا کمیت» را نباید با مسئله کاربرد ریاضیات در علوم اجتماعی قابل انطباق دانست. ریاضیات صرفاً علم کمیت‌ها نیست. قلمرو آن گسترش عظیمی پیدا کرده است. در پایان قرن 19 ریاضیدانان مفهوم «مجموعه‌ها» را به عنوان پایه ریاضیات جدید به کار گرفتند. این مفهوم به رغم دارا بودن پارادوکسهای عددی اش استمرار یافت و اهمیت و ارزش ثمر بخش خود را به ثبوت رسانید. اخیراً مفهوم «مقوله» به عنوان مفهوم ابتدایی مناسب پیشنهاد شده‌است. در حالی که تصمیم در مورد اینکه نقطه شروع مناسب برای ریاضیدانان کدام است، هنوز مسئله‌ای است که حل نشده است. تردیدی نیست که حوزه عملکرد استدلال ریاضی وسیعتر از آن چیزی است که عموماً گمان می‌کنند. ارزش و اهمیت ریاضیات زمانی آشکار می‌شود که حوزه‌هایی از علوم مثل اقتصاد، جامعه‌شناسی، یا زبان‌شناسی - که عموماً به

تحلیل کیفی مسائل می‌پردازند - آن را مورد استفاده قرار دهند. البته، برخی موضوعات مربوط به آموزش علوم اجتماعی در کشورهای جهان سوم به هیچ عنوان خود را با روش‌های استدلال ریاضی مربوط نمی‌کنند. ضمناً تصور اینکه ریاضیات حتی در معنای امروزی، می‌تواند حلال همه مشکلات خاص دانشمندان علوم اجتماعی باشد، می‌گمانی غلط است. از سوی دیگر، بهره‌برداری نکردن از ریاضیات توسط دانشمندان علوم اجتماعی نیز به همان اندازه نارواست. به هر حال، دوره‌هایی از ریاضیات برای علوم اجتماعی مختلف می‌تواند در ارزیابی مسائل تئوریک خاص علوم اجتماعی مفید واقع شود.

در نهایت، موضوع دیگری که اینک جامعه ما با آن مواجه است، بخشی از موضوعات اخلاقی است که در سال‌های اخیر دانشمندان علوم اجتماعی به آن توجه بیشتری می‌کنند. این تنها من نیستم که خواسته باشم علوم اجتماعی، خود را درگیر بررسی مجموعه ملاحظات اخلاقی کند. به هر حال، رعایت موازین اخلاقی در علم موضوعی است

با اهمیت فوق العاده زیاد. البته، تأکید همگان بر آنست که علوم اجتماعی دارای درجه معینی از استقلال است که مجبوریم آن را بپذیریم. اما حقیقت آنست که دانشمندان علوم اجتماعی اغلب به طراحی سیاست اجتماعی دست می زنند. تردیدی نیست که آنان به طور بنیادی به بررسی موضوعات اخلاقی و استنتاجات حاصل از آن پرداخته و در تشخیص و ملاحظات اخلاقی متباین با یکدیگر، توانا می شوند. بی شک، کسب چنین استنتاجاتی تنها بر پایه یک موضوع فلسفی ممکن است. شک دارم که همگان بتوانند بدون دارا بودن یک موضوع فلسفی به عنوان دانشمند مجرب علوم اجتماعی به کسب چنین استنتاجاتی نائل آیند. به هر حال طرح این مسئله به صورت مقدماتی، شاید قبول باشد. پس از این نکات کلی مهم پیرامون هر یک از موضوعات عمده که برای تمام علوم اجتماعی مشترک است لازم می دانم اشاره ای نیز به حوزه، قلمرو شیوه های آموزشی - پژوهشی علوم اجتماعی خاص داشته باشیم.

قلمرو علوم اجتماعی و کاربردهای آن به نظر برخی اندیشمندان، علوم اجتماعی، علوم برنامه ریزی اجتماعی و تعیین کننده سیاست های ملی و اجتماعی هستند. علوم اجتماعی در کشور ما هم نو و هم کهنه است. از این نظر که به عنوان مجموعه ای از رشته های مجزا و جدید در این منطقه شکل گرفته و در مراکز سنتی آموزش عالی به عنوان موضوع بررسی های جداگانه که پیش تر از این مطرح نمی شدند، نو هستند. از سوی دیگر، دانش اجتماعی در رابطه با فلسفه مشرق زمین و با سنت های اسلامی در کشورهایی که دارای دانشگاه های کهنی بوده و در جامعیت مطالعات علوم انسانی که تمام رشته های دانش مربوط به بشر و جهان هستی را شامل می شد، قدیمی است. اولین مسئله ای که در این زمینه مطرح است اینکه، کدام علوم انسانی و اجتماعی شامل کدام رشته های علمی است؟ پاسخ آنست که علوم اولاً رشته هایی را که به مطالعه انسان به عنوان یک موجود اجتماعی می پردازند و دوم: رشته هایی را که از روش های علمی در تحقیقات خود

آموزش

دومین موضوعی که فراروی ما قرار دارد بازنگری در آموزش های علوم اجتماعی به صورتی است که در حال حاضر در دانشگاه های ما تدریس می شود. تصویری که با شواهد موجود به دست می آید، نشان دهنده نابرابری تکانهنده ای در آموزش است. این نابرابر در کیفیت و کمیت آموزش - چه بین دانشگاه ها و چه در بین رشته های مختلف - به چشم می خورد. این نابرابری به طرق گوناگون در پاسخگویی یا پاسخ نگفتن به پرسشی است که در مورد اهداف و کارکرد آموزش فلان رشته خاص علوم اجتماعی در دانشگاه های مختلف مطرح می شود. منظور از اهداف، نتایج مطلوب از آموزش و به کارگیری استعدادهایی است که در فرد دانشجو گسترش می یابد. یادآوری این نکته لازم است که نظریات بسیاری در مورد اهداف آموزش و کارکردهای آن وجود دارد. یکی از این نظریات، آموزش دانشجویان به گونه ای است که قادر باشند به فعالیت در رشته خودشان به عنوان یک

استفاده می کنند در بر می گیرد. با استفاده از این دو ملاک ما با چهار رشته اصلی سر و کار خواهیم داشت: اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه شناسی و روانشناسی و پنج رشته جنبی که آنها نیز با پدیده های اجتماعی سرو کار دارند، یعنی انسانشناسی، جغرافیا، تاریخ، حقوق و زبانشناسی. فاصله قابل ملاحظه ای در رشته های یاد شده و سایر رشته ها وجود دارد که در رشته های علوم اجتماعی یعنی فلسفه تعلق دارد؛ یعنی رشته ای که سایر رشته های علوم اجتماعی از آن زاده شده اند. شکافی که امروزه در کار بازنگری ما در دانش اجتماعی وجود دارد ناشی از روبرگردادن از سنت فلسفه کهن ماست. چه، بررسی اصول مابعدالطبیعه و ریشه ها و کاربرد آن در مورد افراد انسانی و زندگی اجتماعی می تواند ما را در فهم رفتارهای اجتماعی یاری رساند. بنابراین، باید پیشنهاد کرد که در کشور ما، سنت های کهن در کنار تحقیقات اجتماعی جدید زنده شود و موضوع ربط دانش اجتماعی و فلسفه در حوزه علوم اجتماعی نادیده انگاشته نشود.

مشاور اقتصادی یا جامعه‌شناسی و یا مشاوره حقوقی و هیأت مدیره یک شرکت، پردازند. این نظر غیر علمی است و به کسانی اطلاق می‌شود که در یک رشته علمی تخصص دارند ولی در رشته دیگر مهارت کاری کسب کنند. این همان تجربه حرفه‌ای است. عقیده دیگر این است که آموزش دانشجویان برای درک هر چه کاملتر ماهیت پدیده‌های اجتماعی که رشته تحصیلی شان با آن سروکار دارد به کار می‌رود. این مورد دلخواه هر معلم علوم اجتماعی است. بر حسب این عقیده حرفه و عمل با تئوری و دانش درهم می‌آمیزد. در عین حال، عقیده سومی نیز برای تمرکز هر چه بیشتر بر روی جوانب علمی یا تئوریک وجود دارد که می‌تواند شالوده‌ای برای تربیت پژوهشگران تمام وقت باشد. این تعریف از اهداف و کارکردهای آموزش علوم اجتماعی، چند نتیجه اخلاقی در بر دارد: به موازات هر رشته با توجه به تعریفی که از اهداف و عملکردهای آموزش آن می‌شود، طُرُق مختلف آموزش نیز باید وجود داشته باشد.

آموزش و پژوهش

سومین موضوع، رابطه میان آموزش - بگذریم از یگانگی - و پژوهش در علوم اجتماعی و هماهنگی با اهداف های مختلف و در حال تغییر آموزش است. متنوع بودن موضوعات آموزش در علوم اجتماعی، طرُق گوناگون آموزش علوم اجتماعی، استفاده از دستاوردهای جدید هر رشته و بالاتر از همه رابطه میان موضوع و محتوی با واقعیات جوامع به استفاده از نتایج پژوهش‌ها در برنامه دروس، بستگی دارد. در اینجا، با مشکلاتی چند روبرو هستیم. این مشکلات، مشکلات عملی ساعات تدریس هستند که برای بسیاری از استادان ما وقت اضافی برای پژوهش باقی نمی‌گذارند. در حقیقت، سؤالی که مدیریت دانشگاه، هنگامی که با پیشنهاد پژوهشی از جانب یکی از استادان مواجه می‌شود، از خود می‌کند، این است که آیا چنین پژوهشی مسئولیت‌های آموزشی وی را تحت تأثیر قرار نخواهد داد بنابراین، سوال این است که آیا ساعات کار یک استاد دانشگاه نباید به حداقل و ساعات تحقیق به حداکثر خود

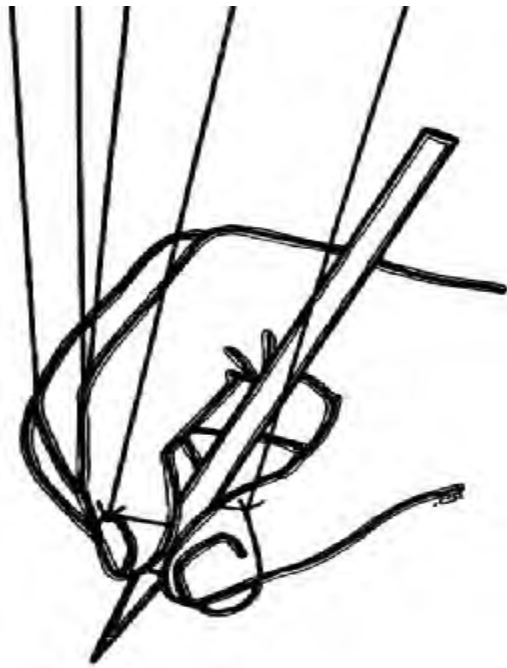
برسد؟ ما در اینجا با مشکل روبه تزايد شکاف افتادن بين موضوعات آموزش در رشته های علوم اجتماعی و تحقيق در واقعيات اجتماعی رو به رو هستیم و در اینجا شخص استاد و پژوهشگر نیست که می تواند این فاصله را کم کند. برخی از اعمال جمعی به وسیله جامعه پژوهشگران هر رشته باید به وجود آید تا ساخت و محتوای آموزش سیاسی یا جامعه شناسی یا مدیریت عمومی یا هر رشته دیگر علوم اجتماعی بر مبنای ویژگی های خاص جامعه استوار گردد. «روشن شناسی» دانش کلی است، اما آنچه متفاوت است ویژگی های خاص آن در موضوعات گوناگون است. مشکل دیگری که با آن رو به رو هستیم، حجم رو به تزايد پژوهش های علوم اجتماعی است که به زبان فارسی در موسسات و سازمانهای دولتی و موسسات دانشگاهی انجام می شود پژوهشگر استاد، با انبوهی از اطلاعات و داده های پراکنده روبرو می شود، و هر ساعت و هر روز داده ها از منابع دانشگاهی، خصوصی و یا دولتی به میزان فزاینده نشر و پخش می شود به طوری که برای

خواندن مقالات انتشار در زیر رشته معین جامعه شناسی و یا توسعه می باید تمام ساعات بیداری یک روز فرد صرف آن شود. بنابراین وقت مورد نیاز یک استاد برای بررسی و اندیشیدن درباره داده ها و دوباره سازی یا تغییر نتایج پیشنهاد و ارائه شده از آنها باقی نمی ماند. امروزه برای آموزش مؤثر و پژوهش ثمر بخش، زیر ساختی از آرشیوها و بانک های داده ها و اطلاعات، ضروری است.

پژوهش های بین رشته ای علوم¹

موضوع دیگری که در برابر ما قرار دارد، مناسبت و مرتبط بودن تحقیقات ما در علوم اجتماعی و احتیاجات سراسری و سیاستهای ملی ماست. توجه به ارائه یک سیاست جامع برای علوم اجتماعی انسانی و علوم طبیعی لازم است. برنامه های مختلف بین المللی که توسط یونسکو به صورت طرح ارائه یا اعمال می شود، باید از چنین سیاستی پیروی کند. لازم است علوم اجتماعی نقش بیشتری در تحلیل مسائل عمده دنیای مدرن که

موضوع برنامه های بین رشته ای هستند ایفا کنند علوم اجتماعی باید همکاری بیشتری در تکمیل و بهتر انجام دادن برنامه های هر بخش داشته باشد که شامل: 1- برنامه های مبتنی بر سیاستی چند رشته ای 2- ارزیابی برای روشن کردن مسائل مهم جهانی و نظرت بر اجرای پروژه های اجرایی 3- توسعه پژوهش و روشهای آن در علوم اجتماعی در زمینه برنامه های عاجل کشور در قلمرو آموزش و پرورش، علوم، رشد فرهنگی و ارتباطات جمعی، این تعریف جامعی از پژوهش مناسب است.



■ در جامعه ای مانند ایران علوم اجتماعی نمی تواند جدا از تاریخ مورد بررسی قرار گیرد.

■ به موازات هر رشته با توجه به تعریفی که از اهداف و عملکردهای آموزش آن می شود، طرق مختلف آموزش نیز باید وجود داشته باشد.

هر کدام از ما چه به عنوان عضو هیئت علمی و چه به عنوان اعضای یک گروه پژوهشی یا دانشگاهی باید «پژوهش مناسب» را برای خودمان تعریف کنیم. یک آزمایش نسبتاً ساده برای «مناسب» بودن پژوهش، نحوه استفاده و کارایی نهایی آن است. گزارشهای تحقیقاتی کشورها، که روبروی ما قرار دارد به طور آشکار نشان می دهد که مقدار بسیار کمی از پژوهشهای ما، بوسیله



مصرف کننده های آن در دولت، در سطوح بالای برنامه ریزی و تنظیم کنندگان خط مشی ها و در سطح عملی تر نزد مدیران حکومت، مؤسسات خصوصی یا عمومی، تعاونیهای کشاورزی و کارگاه های عملی تحقیقات مورد استفاده قرار می گیرد. از تحقیقات ما در امر آموزش به میزان بسیار کم استفاده می شود و بنابراین بسیاری از پژوهشهای ما در علوم اجتماعی «غیر مناسب» به نظر می رسند. برای رسیدن به تعریفی از «مناسب بودن» پژوهشها، رسیدن به نتیجه ای است که در مورد میزان «نامربوط بودن» تحقیقات با امر توسعه و تصمیم در مورد مدت زمان، تحقیق، طرق و روشهایی است که از طریق آن پژوهش هایمان می تواند به رشد و توسعه رشته های علوم اجتماعی، اولویتهای برنامه های ملی و سیاست ملی و اجتماعی مان کمک کند.

پژوهش چند رشته ای همبسته

وقتی به نیازهای برنامه های ملیمان نگاهی می افکنیم، ساخت رشته ای دانشگاه ها و مؤسسات آموزشیمان چه

در آموزش یا پژوهش مورد سوال قرار می گیرد. پیش از این، آموزش رشته ای خاص علوم اجتماعی بدون آشنایی با سایر رشته ها صورت می گرفت، مدتی از وقت یک دانشجوی جامع شناسی در پی بردن به رابطه میان اقتصاد، سیاست، تاریخ، روانشناسی و اخلاق و غیره می گذشت. این قبیل آموزشها هیچ گونه آشنایی با پیوند درونی رشته ها برای دانشجو فراهم نمی کرد. در وهله اول، کوشش و توجه به مسجل کردن برتری رشته مورد آموزش، نسبت به سایر رشته ها - و در این مورد خاص، جامع شناسی - بود. این امر (تأکید بر یک رشته) در مقابل سنت روشنفکرانه ما - که وحدت بین حقوق، مذهب و اخلاق در شکل سیاست و اقتصاد و قوانین اجتماعی از پیش تعیین شده برای افراد و جامعه منعکس است - قرار می گیرد. اگر چه این قسمت از تعلیم علوم اجتماعی از بعضی جهات مقدمه ای برای پیوند درونی و بین رشته ای همبسته بود اما با آن چیزهایی که دانشجوی علومک اجتماعی یا پژوهشگر یا آموزگار آن در زندگی روزمره خود با آن در

جامعه و کشورشان روبرو می شدند
مطابقت نداشت. آنها با مشکلات اجتماعی
و انسانی و عملی و ملی چند جانبه ای
مواجه می شوند که نیاز به ابزار و
وسایل کار - خط مشی ها و رابطه
متقابل بین علوم پایه، کشاورزی،
مهندسی و یا پزشکی از یکسو و علوم
اجتماعی از سوی دیگر دارد. اینجاست
که ما در مجموع فاقد آمادگی امکانات
هستیم. ساخت رشته ای دانشگاه های ما
بر روی مسائل و برنامه هایی که مورد
بررسی و پژوهش ها قرار می گیرد،
چشم می بندد. زیرا این امر با طبقه بندی
موجود رشته ها مطابقت ندارد. این
ساخت، از ارتباط و تحرک دانشمندان
می کاهد. زیرا هر کدام از آنها به صورت
انفرادی در فضای بسته ای تنفس می
کنند. این امر امکان پژوهش بر روی
مجموعه ای از مسائل که نیازمند بهره
مندی از بیش از یک رشته علمی برای
حل آنست را ناممکن می سازد.

مسئله دیگری که پیش روی ما قرار
دارد اینکه، چگونه بر اساس وضعیت
رشته های موجود دانشگاهها، ساختی
پی افکنیم که پژوهش و آموزش چند

جانبه ای رشته ها را با استفاده از زبان،
ساختهای تئوریک و فنون تجربی مربوط
به آن امکان پذیر سازد. همانطوری که
در بررسی توصیفی از اجتماع دهقانی
کشور، همکاری و هماهنگی رشته های
نمخمتلف مانند اقتصاد، جامع شناسی،
کشاورزی و یره ضروری است، یک
چنین بررسی یا آموزشی نیز می تواند
از طریق ایجاد یک دستگاه هماهنگ و
متناسب بین دانشکده ها کامل شود. این
دستگاه هماهنگ کننده، می تواند جلسات
مشترکی را پیش بینی کند که در طی آن
استادان و دانشجویان دانشکده های
مختلف به مقایسه تحقیقات و نوشته
هایشان پردازند. اما در حالی که
آشنایی با تکنولوژیهای جدید کشاورزی
همزمان امرکز زدایی و تمرکز گرایی را
ایجاب می کند، اصلاحات ارزی، مبارزه
با فقر و ریشه کنی آن، مهاجرت های
شهری و روستایی، رشد مناطق عقب
افتاده و برنامه ریزی شهری و روستایی
و به کارگیری پیوندهای جدید بین رشته
های علمی در پروژه های دراز مدت،
امکان وحدت رشته ها و خلق ساخت
جدید دانشگاهی را باید ممکن سازد.

برای مؤسسات غیر دانشگاهی و انجمن های ملی و تحقیقاتی در علوم اجتماعی این سوال پیش می آید که آیا ساخت و تشکیلات آنها نباید از تکیه زیاد بر رشته های متخصصی اجتناب کند و آیا به جای آن نباید مبتنی بر برنامه های بین رشته ای که شکل حاد تری پیدا می کند، مسائل مطرح شوند؟

کار و پایگاه اجتماعی فارغ التحصیلان

آمارهای موجود، اطلاعات زیادی در مورد پایگاه، شرایط و بازار کار دانشمندان و فارغ التحصیلان علوم اجتماعی در کشور ما به دست نمی دهد. بر پایه اطلاعات شخصی از وضع فارغ التحصیلان این رشته به نظر می رسد که نه جایگاه و منزلت و نه شرایط کاری فارغ التحصیلان وضعیت راضی کننده ای ندارد. علاوه بر آن، تعداد دانشجویان با استعدادی که وارد رشته علوم اجتماعی می شوند رو به کاهش می رود. همچنین، از تعداد پژوهشگران واقعی علوم اجتماعی روز به روز کاسته می شود. به طور کلی بهترین دانشجویان وارد رشته پزشکی مهندسی

و بعد از آن به علوم طبیعی، فیزیک و کشاورزی می شوند. بنابراین، از صف منتظران ورود به حوزه علوم اجتماعی کاسته می شود. این مسئله، مشابه ضرب المثل معروف مرغ و تخم مرغ است. تقاضا، پایگاه و شرایط کار فارغ التحصل علوم اجتماعی پایین است و بنابراین کسانی که وارد این رشته ها می شوند محدود و از دانشجویان درجه دو

هستند و کیفیت کار فارغ التحصیلان علوم اجتماعی و پژوهش های آنان پایین است و در نتیجه شرایط و تقاضای کار و پایگاه آنان در رابطه با مسئله فوق در سطح پایین تری باقی می ماند. به این ترتیب جای تعجب نیست که در کشور مانند کشور ما، مردم عادی هرگز چیزی راجع به علوم اجتماعی نشنیده اند حتی برخی از سازمان ها و بنگاه های اقتصادی و صنعتی نیز زمانی که در مورد علوم اجتماعی به آنها صحبت می کنیم، چیزی راجع به آن نمی دانند. به نظر من اولین وظیفه انجمنهایی نظیر انجمن ملی تحقیقات اجتماعی و انجمن جامعه شناسی ایران انجام یک سرشماری از فراغ التحصیلان علوم

اجتماعی در کشور، پایگاه و شرایط کار آنان و نیز کار با دانشگاه ها، مؤسسات دولتی و خصوصی، مؤسسات پژوهشی و بخش های دولتی برای گسترش دادن بازار کار این فارغ التحصیلان است. این قبیل مراکز باید در جهت یکسان ساختن مقام و شرایط کار فارغ التحصیلان علوم اجتماعی با فارغ التحصیلان سایر رشته ها مانند فیزیک و علوم طبیعی، پیشنهادهای عملی ارائه دهد.

موضوع دیگری که در اینجا می تواند مورد بحث قرار گیرد سطح و شیوه بودجه بندی برای آموزش و پژوهش علوم اجتماعی در کشور است. در حوزه آموزش، در حالی که بازسازی و بهبود آموزش علوم طبیعی و ریاضیات در دبستان و دبیرستان بهبود آن در سطح دانشگاه ها با کمک و حمایت پرطمطراق مسئولان و برنامه ریزی های ملی و دستگاه های دولتی یا غیر دولتی در دست اقدام است² اما با این وجود، هیچ تلاش مشابهی در امر آموزش علوم اجتماعی به چشم نمی خورد.

برای باز سازی آموزش رشته های علوم اجتماعی در مدارس دانشگاه های ما به مقدار کمی بودجه دولتی نیاز داریم اما بیشتر از آن به یک فرهنگستان ملی در حوزه امور اجتماعی نیازمندیم. برای گسترش پژوهشهای علوم اجتماعی و توسعه نهادهای تحقیقاتی در داخل و خارج از دانشگاه ها، ما به منابع فراوانی نیازمندیم. فقدان چنین منابعی امروزه به مثابه عامل عمده فشار بای توسعه پژوهشهای مورد لزوم کشور در علوم اجتماعی است. در این رابطه یونسکو در کنفرانس های متعدد اعلام داشته بود که کشورهای آسیایی در پایان دهه دوم توسعه خودشان باید حداقل 1% از G. N. P خود را به پژوهش و توسعه تحقیقات اختصاص دهند و کمیته مشورتی علوم و تکنولوژی سازمان ملل نیز توصیه مشابهی کرده است: 1% از G. N. P برای پژوهش های علمی در تمام کشورهای در حال توسعه آسیا، آفریقا و آمریکا لاتین در مارس 1973 توصیه شده است که 10 درصد کمکهای کشورهای توسعه نیافته از 1 درصد G. N. P آنان به اضافه 5

درصد بودجه کشورها باید به پژوهش و توسعه اختصاص یابد.

من معتقدم که این امر نداشتن تعادل جدی است. چنین پیشنهادهایی که هرگز تحقق نیافته و به خصوص برای علوم اجتماعی چنین هزینه ای در مقیاس خیلی کم خرج می شود. لازم است که بازنگری در زمینه بودجه و روشهای بودجه بندی پژوهش در علوم اجتماعی در کشور ما به عمل آید. همچنین، یک راه قابل توصیه، محسوب کردن پژوهش علوم اجتماعی به عنوان عنصری ضروری برای پوشش های پژوهش علمی در کشور است.

همکاریهای بین المللی در علوم اجتماعی

سرانجام، ما با شکاف عمیقی در صحنه همکاریهای بین المللی و همکاریهای آسیایی علوم اجتماعی روبه رو هستیم، این شکاف هم در سطح فردی و هم در سطح موسسه ای است و در سطح افراد به عنوان دانشمندان علوم اجتماعی باید اقرار کنیم که ما با کار همکاران خود در اروپا و امریکای شمالی آشنایی اندکی داریم اما این

آشنایی با همکاران آسیایی و سایر کشورهای جهان سوم خیلی خیلی ناچیز است. اگر از هر اقتصاددان، جامع شناس، انسانشناس یا روانشناس در مورد منابع پژوهش یا مأخذ آموزشی سوال کنیم، به ردیف کردن نام همکاران خود در آن رشته در امریکا، انگلستان، آلمان، فرانسه و... خواهد پرداخت. بنابراین، بیگانگی الگو یا محتوی آموزش با قاره خودمان و یا به طور کلی غربی بودن الگوها و ساختمان پژوهش آن تعجب انگیز نیست. در واقع، از کار همکارانمان در آسی و سایر کشورهای جهان سوم غفلت کرده ایم. یکی از دوستان روانشناس من این امر را به عنوان بی توجهی عمومی و بی تفاوتی مطلق نسبت به کارهای در حال انجام در منطقه خودمان که در بسیاری از الگوهای اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، روانشناسی و فرهنگی آن مشترک هستیم توصیف می کند.

یکی از صحنه های پراهمیت، همکاری انجمن های آسیایی علوم اجتماعی یا مجمع انجمن های علوم اجتماعی در منطقه است که می تواند

مثمرالثمر قرار گیرد. زیرا برای به هم پیوستن نیروهای منطقه، در توسعه دانش ها و در رابطه با ساخت اجتماعی ما و در برآورد برنامه های پژوهشی مشترک، در پرهیز از دوباره کاری و اتلاف منابع محدود پژوهشی مان می تواند یاریگر ما باشد. همچنین، می تواند ما را در شناخت یکدیگر و رشد تکامل علمی مان به عنوان دانشمندان علوم اجتماعی آسیا در خدمت به بشریت و جامعه در این قاره و تمام قاره ها یاری رساند.

یادداشتها

* ر.ک. به مجموعه Methoven Streit در

زبان آلمانی

1- منظور مجموعه علوم طبیعی و علوم اجتماعی است.

2- مانند برگزاری المپیادهای ریاضی و فیزیک و شیمی و یا تخصیص بودجه هایی برای گسترش ریاضیات و غیره که البته در جای خود کاملاً ضروری است.